

## بسم الله الرحمن الرحيم

### مقدمه

چگونه می توان فلسفه ی علم فوکو را بیان کرد؟ استراتژی هایی که می توان با آن به جهان فوکویی برای استخراج و استنباط مضامین فلسفه ی علمی وارد شد چه ها هستند؟

بیان فوکو برشی از او در فضای خودشناسی فرهنگی ما است. در دیرینه شناسی فوکو لایه های زیرین حیات اجتماعی اش را بر می کاود و در تبارشناسی با قدرت مواجه می شود. این نوشتار بیش تر به دوره ی دیرینه شناسی فوکو پرداخته است که تناسب بیش تری با خودشناسی فرهنگی ما دارد. تبارشناسی در معنی مثبت آن در این نوع دیرینه شناسی نهفته است. در این نوشتار سعی ما در کاوش زمینه های حکمی تفکر فوکو در جدال با مبانی معرفتی وی و به قصد واژگون سازی دیرینه شناسی او صورت می گیرد؛ هر چند این تلاش بسیار ابتدایی است ولی با کمی تلاش بیش تر شایسته ی این هست که به عنوان نقطه ی شروع در کار ضروری استقبال از شعرای پست مدرن در علوم انسانی ما ارزیابی شود.

سامانه ی فکری ما بعد فوکو ( دواير اداره ی فلسفی فوکو )



فوکوی اول

از هستی شناسی

معنی تا هستی

شناسی ساختار



فوکوی دوم

از هستی شناسی

ساختاری تا هستی

شناسی اجتماعی



فوکوی سوم

از هستی شناسی

اجتماعی تا هستی

شناسی فردی

فوکو بحثی در رابطه ی با مباحث سنتی فلسفه علم نداشته است و کلیت آثار او – در صورت خوانش واژگون – نوعی نظام هستی شناسی اجتماعی است که سامانه ای پویا و تحول آفرین برای اندیشه ورزی مقاومتی در حیطه ی دانش و فرهنگ غربی از داخل و خارج تمدن غرب ارائه می دهد.

اندیشه ی فوکو بیش از آن که اندیشه باشد فناوری است و نقد فناوری عبارتی از جهت دهی به آن است. تفکیک بین بخش های مختلف دانش ها و فرهنگ ها و برقراری ارتباطات بین آن ها، باز کردن راه های جدید

و جلوگیری از برخی راه‌ها، توجه به کوره راه‌ها و شیوه‌های فراموش شده و مجموعه‌ی فعالیت‌های راهبردی در زمینه‌ی ارتقای نهادها و اجزاء دیگر علم و تلاش در جهت عمومی سازی دانش و جریان آن در عینیت امور اجتماعی بخش‌هایی از فعالیت‌هایی است که فوکو در کارهای خود آن‌ها را به ما نشان می‌دهد. این سامانه یک ابزار سازی تمدنی است که معطوف به وضعیتی جدید کلیت تمدن غرب را نقد می‌کند. عقیده نداشتن به پیشرفت علم، نقش قدرت در مفهوم سازی، تقابل با خرد، نسبی‌گرایی از اتهاماتی است که فوکو با آن‌ها مواجه است.

زمینه‌ای که این معنی از فوکو را می‌توان در آن پیدا کرد فوکو متأخر است که به شناخت خویشتن علاقه نشان می‌دهد. فوکو در هرمنوتیک خود و در مصاحبه‌های واپسین عمر خود بر این مسئله تأکید می‌کند:

«یکی از پرسش‌های مطرح در فلسفه سیاسی متأخر نسبت قدرت، سوژه و بدن است، میشل فوکو از متفکرین برجسته‌ای است که بدین مسأله می‌پردازد. وی نه تنها تبار سوژه مدرن را می‌کاود بلکه از تکنولوژی‌های خود، به عنوان مجموعه‌ای از سازوکارهایی یاد می‌کند که از طریق آن خود بر بدن خویشتن اعمال قدرت می‌کند. حال این پرسش طرح می‌گردد که در اندیشه فوکو چگونه تکنولوژی‌های خود، سوژه مدرن و بدنش را برمی‌سازد؟ پیامد چنین وضعیتی چیست؟ و فوکو چه راه‌حلی برای آن متصور است؟ به نظر می‌رسد در اندیشه فوکو، سوژه و بدنش در فرآیند سازوکارهای نظارتی و تنبیهی سراسرین و درونی شده شکل می‌گیرد. شاید مهمترین پیامد چنین وضعیتی از خودبیگانگی، اسارات و تکه پاره شدن سوژه و بدنش باشد. به نظر می‌رسد، فوکو دو راه حل متصل به هم برای رهایی سوژه از این وضعیت پیشنهاد می‌کند: ۱- مقاومت و امتناع دائمی، ۲- پاره‌سیا (حقیقت‌گویی). بدین معنا فوکو از یکسو ما را به مقاومت دائمی بر علیه مناسبات دانش/قدرت/حقیقت نه تنها در دنیای بیرون بلکه در درون خود فرا می‌خواند (وجه سلبی راه حل فوکویی)، از سوی دیگر ما را به رک‌گویی، خطر کردن و بازساختن خود بر مبنای خرده روایت‌های خلاقانه دعوت می‌کند (وجه ایجابی راه حل فوکویی).»<sup>۱</sup>

«بسیاری معتقدند فوکو از سال‌های ۷۸-۷۹ رفته رفته تغییر جهت بزرگی در برنامه‌های پژوهشی خود داد. تا این مقطع، او را به عنوان یک متخصص تاریخ و فلسفه قرون ۱۷ و ۱۸، تحلیل‌گری پیشرو در نظریه‌های قدرت و روشنفکری رادیکال می‌شناختند، اما فوکو گام به گام در بررسی‌های تاریخی خود عقب می‌رود و علاقه هر چه بیشتری به مسائل اخلاقی نشان می‌دهد و نهایتاً، بر جهان یونان باستان تمرکز می‌کند. طوری که همه سخنرانی‌ها و نوشته‌های او در چهار پنج سال انتهایی زندگی، مستقیماً درباره یونان باستان است.

<sup>۱</sup> - بدن، سوژه و تکنولوژی‌های خود: درس‌هایی از راه حل فوکویی برای جامعه امروز قابل دسترسی در:

این تغییر جهت، برای ایرانی‌هایی که فوکو را جدی را گرفته‌اند، می‌تواند منبع الهام بسیار مهمی باشد. چرا که به نظر می‌رسد انقلاب اسلامی ایران و تأملات فوکو درباره آن، نقطه عطف شایان توجهی در این تغییر جهت است. گویی فوکو سال‌های آخر عمر، نسبت محکمتری با ما دارد.<sup>۲</sup>

البته باید توجه داشت که فوکو واپسین یا فوکو انتقادی دست از اصول و مبانی اندیشگی خود برنداشته است و سخن از ظرفیت‌هایی است که اندیشه‌های او برای طرح اندیشه‌های دیگر باز کرده است.

### فوکو و چیستی فلسفه علم

فلسفه‌ی علم - بیش تر در معنی تحلیلی آن که کارکرد‌هایی فراگیرتر از رویکرد‌های قاره‌ای دارد - ایده‌ای برای مدیریت دانش غربی و سامان‌دهی و بهینه‌سازی و فرایند پژوهی درباره‌ی تلاش‌هایی است که علمی خوانده می‌شوند. مدعیان در این بخش تا ایده حضور ایده‌ی هوش مصنوعی در مقام نظریه پردازگی جلو رفته‌اند. اما لا اقل از دیدگاهی قاره‌ای و اسلامی این تلقی زیادی به تکنولوژی خوش بینانه است و فلسفه‌ی علم بیش تر دانشی انتقادی، اضطراری و مقاومتی است.

دوگانه‌ی فلسفه و علم در جهان ما به دوگانه‌ی عقل و حس تفسیر می‌شود. این دوگانه در فلسفه‌ی غرب با کانت مستقر شد. فوکو در دیرینه‌شناسی علوم انسانی دلالت‌های این دوگانه را در علوم انسانی نشان می‌دهد و نشان می‌دهد چگونه این دوگانه به مرگ انسان و معرفت او می‌انجامد. فوکو در مقاله‌ی درباره‌ی «روشنگری چیست؟» - نوشته‌ی کانت - سعی کانت در مفصل‌بندی و دقیق‌سازی مقصود از شعار روشنگری را تقریباً شروع در تبارشناسی مدرنیته می‌داند. نشان دادن مرگ انسان با محور قرار گرفتن زمانه‌ی حال، پایان مدرنیسم و تفسیر آن از علم را نشان می‌دهد. با این حال فوکو کورسویی از یک معرفت‌نفس اجتماعی - تاریخی را ارائه می‌دهد که در آن دانش و قدرت اجتماعی نقش خود را در سایه‌ی نظارت نفس در شکل دادن به اشکال و حالت‌های گوناگون زندگی بشر به گونه‌ای پیچیده در هم بازی می‌کنند.

مطالعات فلسفی - جامعه‌شناختی - تاریخی - روانی - شناختی - حقوقی - کنشی - ابزارساز فوکو در فلسفه‌ی علم را می‌توان عامل بسطی مفرط و در عین حال واژگون ساز برای فلسفه‌ی علم دانست.

مسائل سنتی فلسفه‌ی علم

مسئله‌ی محوری و سنتی فلسفه‌ی علم روش‌شناسی علم است. روش‌شناسی پیرو شناخت کل نگر و متغیر از مجموعه‌ی یک موضوع به دست می‌آید.

<sup>۲</sup> - بهای دسترسی به حقیقت چیست؟ گزارشی از کتاب «هرمنوتیک سوژه در گفتارهای میشل فوکو در کلژدوفرانس»، قابل دسترسی در

- مسأله‌ی متافیزیک و رابطه‌ی علم با هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی
- رابطه‌ی نهادی علم با جامعه و ارزش‌ها و هم‌چنین با روان‌شناسی که مجموعه‌ی آن‌ها تحت نام مطالعات علم در جریان است متأثر از رهیافت‌های فوکو و کوهن می‌
- و هم‌چنین به ویژه مطالعه‌ی علم با استفاده از تاریخ علم
- حتی مطالعات میان‌رشته‌ای دانش‌ها که ناظر به تحلیل تأثیر و تأثرات دانش‌ها از یکدیگر است

گستره‌ی وسیعی را تشکیل می‌دهند که باعث شده برخی فلسفه‌ی علم را به دانش درجه دو معنی کنند دانشی که سعی می‌کند با فاصله گرفتن از منطق مرسوم و درونی دانش‌افق‌های دانش‌ها را توسعه دهد. نگرستن به علم به مثابه‌ی کلیتی در شبکه‌ی کلیت‌های جامعه‌ی انسانی و پژوهش در باب تغییر صورت مسائل، نظام دانش، نهاد و ابزارهای آن دانش‌ها را - به عنوان عوامل معرفتی - به بخشی از زندگی انسان تبدیل کردند که در آن بخش، این عوامل در ارتباط شدید با عوامل غیر معرفتی، تغییرات زندگی را هم دوش با قدرت و تغییرات طبیعی، صورت بندی می‌کنند. این نگرش به علم اگر باعث تقلیل آن به ارتباطات اجتماعی نشود نشان از پیشرفت دانش در اثربخشی در حوزه‌ی عمومی زندگی انسان‌ها دارد.

امروزه غرب مسیر بازسازی خود را در قلمروهای رقیب جست و جو می‌کند و این در حالی است که غرب می‌تواند با تفکیک دوباره‌ی ساحت‌های معرفتی خود نظام معرفتی خود را بازسازی کرده و سپس جایگاه معرفتی خود را در میان تئوری‌های رقیب پیدا کرده و از موضع مزیت‌های خود به تعامل مثبت مبادرت کند و هم‌چنین از مطالعات دانشمندان در سایر حوزه‌ها در بازسازی خود استفاده کند.

### فوکو و متافیزیک

بخش مهمی از مباحث فلسفه‌ی علم به متافیزیک می‌پردازد در حالی که از منظر نگاه نظام‌وار سخن از متافیزیک در عرصه‌ی تمدن و فلسفه‌ی غرب و در امتداد آن دانش در حاشیه‌ی فلسفه‌ی کانت سخن از متافیزیک معرفت‌شناختی در دایره‌ی عقل جزئی یا همان چیزی است که در فلسفه‌ی اسلامی از آن به وهم تعبیر می‌شود که عقلی ساقط است و افق فهم این نظام را بدین ترتیب محدود می‌سازد.

با توسعه‌ی روش تبارشناسی فوکو که ما آن را افرایشناسی نامیدیم و هم‌چنین با توجه به دلالت‌هایی چون ارجاع به یونان و اندیشه‌ی اخلاقی آن، بیانات فلسفی فوکو در باب انقلاب ایران و ساخت یک بدن تمدنی جدید می‌توان از اندیشه‌ی فوکو به عنوان پشتوانه‌ای برای تولید فضای سایبر مقاومتی و فن‌آوری‌های طیبیه‌ی حیات الهی انسان جدید در تمدن نوین اسلامی استفاده کرد.

تعبیر در مورد اندیشه ی فوکو بسیار متفاوت است. وی را آنارشیست، فیلسوف جامعه، تاریخ دان نظام اندیشه ها و ... نامیده اند و از کانت دوم تا یک ضد روان شناسی لقب داده اند. فوکو هر چه به اندیشه تحلیلی غربی نزدیک می شویم از حقیقت اندیشه ی خود بیش تر فاصله می گیرد.

نسبیت اندیشه ی فوکو را در وضعیت کنونی می توان این طور ترسیم کرد:

در سطح اول متافیزیک واقعیت هستی شناسی بی نهایت گرا و الهی و فقدان دانش های غربی قابل مشاهده است. فوکو فعلا در این جا حضور ندارد ولی در واقع شجره نامه ی متعالی شناخت اجتماعی یا تمثال تمدن اسلامی می تواند از تبارشناسی عبور کند.
در سطح دوم فلسفه ی قاره ای است که رویکرد معرفت شناسانه داشته و مایه هایی را برای تفکر پوزیتیو فراهم کرد و فوکو در این سطح با یک تبارشناسی مثبت و سازنده فهم می شود. فوکوی واپسین سعی می کند تعلق خود را به این حوزه بیش تر نشان دهد.
در این سطح سوم که بیش تر به فلسفه های تحلیلی، ضد متافیزیکی و زبانی اعتباری عرفی و عوام گرایانه تعلق دارد فوکو بیش تر با نسبی گرایی، گسست و نقد بیرحمانه و منفی اش از تمدن غرب شناخته می شود. در این سطح فوکو به صورت یک بولدزر برانداز تعبیر می شود.

سطح اول هستی شناسی ناب، سطح دوم هستی شناسی معارفی و سطح سوم هستی شناسی زبانی است. اگر چه فوکو یک هستی شناس زبانی است ولی بیش ترین ضدیت را در این سطح برانگیخته است.

### هستی شناسی

هستی شناسی سوال از اصل وجود و نوع بودن در این جهان است. نوع تلقی دانشمند از بودن یا نبودن هستی و نوع بودن یا نبودن آن در واقع امر، مادی یا معنوی، دو یا چندگانه یا هم سان بودن نظام هستی، وحدت یا کثرت آن، ثابت یا متحرک بودن آن در جهت گیری علمی او نقشی تعیین کننده دارد.

در مطالعات اجتماعی اگر جامعه در زمینه ی شبکه ای از معادلات و زمینه سازهای اجتماعی از ساختارها و عامل ها ذیل اراده ی یکتای ذات پروردگار تفسیر شوند خروجی توصیفی و عملی از طبقه بندی، رتبه بندی و نقش ها و ارزش گذاری امور و نوع نگرش طولی و عرضی به آن ها (تنظیم جغرافیای نگاه) تغییر خواهد کرد.

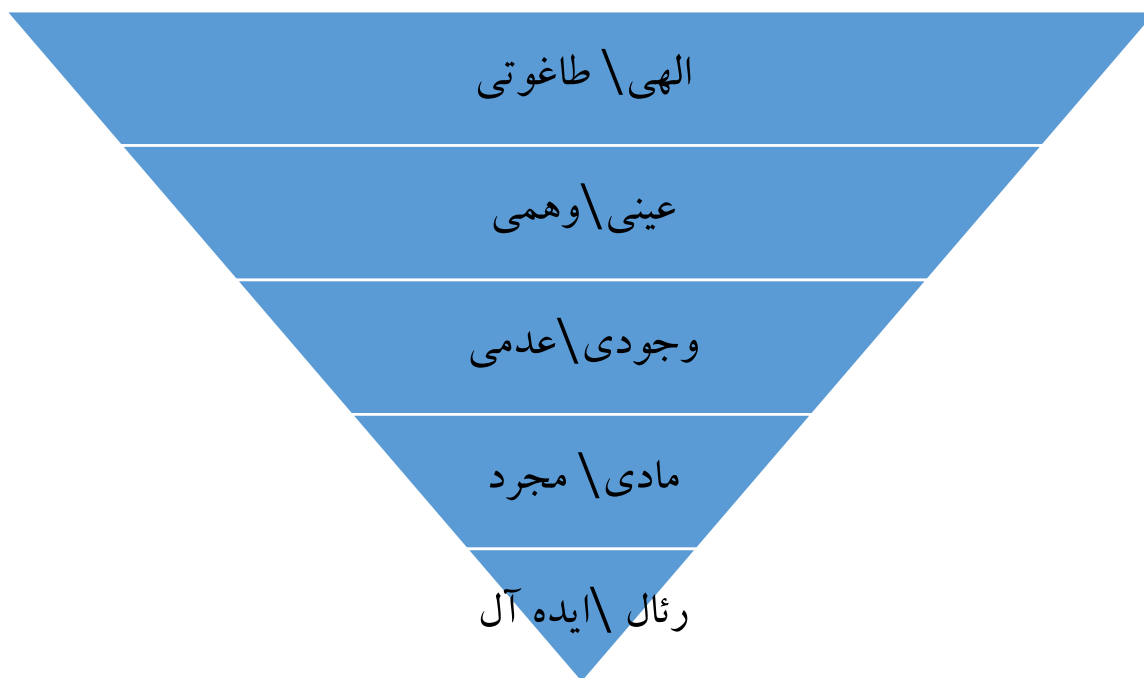
فوکو جهان خود را سیال، برساخته و مفهومی، تاریک و مادی، ناهمگون و سرشار از دوگانگی و چندگانگی ها، در حرکت به سمت کثرت و بی گانگی بیش تر ترسیم می کند.

این ها حرف هایی است که زیاد زده می شود ولی علیرغم این که این توصیفات غلط نیست انصاف این است که کار فوکو به خاطر افراط در انتقادی بودنش و دقیقا به جهت همین دوگانگی ها بیش تر باید به شکل کنایه ای از وجود افراط و تفریط در مدرنیته درک شود و فوکو در نهایت به گونه ای وجود فردی خود را قربانی این دو گانه ها نشان می دهد و به وضعیت زمانه ی خود در غرب اعتراضاتی بنیادین می کند.

مسئله ی هستی شناسی دانش به فضای پشت صحنه ی دانش و بازیگران کلان مادی یا غیر مادی، ذهنی و عینی بودن بستر هستی شناختی موضوعات در نوع تلقی عالمان یک علم می پردازد. در واقع هستی شناسی اجتماعی یا حتی هستی شناسی به طور کلی شناخت نحوه ی نوسانات زمینه ها در بستر هستی است و نقد این هستی شناسی ها در بستر نگاه عینی - شهودی یا حصولی - به هستی بی نهایت صورت می گیرد و بدین ترتیب مایه ای را برای بازگشایی زمینه ها بر روی عوامل نوین بی نهایت گرا فراهم می کند. دوتایی مادی - غیر مادی (یعنی مجرد) دوتایی مربوط به حکمت اسلامی است. متفکران مسلمان در تفسیر خود از یونان این دوتایی را به متفکران یونان هم نسبت داده اند و سبب این تفسیر وجود فراانسان در ورای تفکر آن ها در جهان اسلام بوده است.

ولی در تفسیر غربی ها از یونان دو گانه ی مذکور بیش تر در مقایسه ی با انسان به ذهنی و عینی تفسیر شده است و کل دعوای متافیزیک در یونان دعوا بر سر یک تلقی ذهنی و سایه ی سنگین نهیلیستی و اسطوره ای و مربوط به نوعی از کیهان شناسی باستانی تفسیر شده است. دو گانه ی ساینس \ نالج ریشه در این نوع تلقی دارد. در دستگاه نظری غرب، شهود هستی شناختی - که در آن دو گانه ها به وحدت می رسند - جایی ندارد؛ از آن جا که هستی صرف جایگاهی ندارد. در میان جریان هایی که در حوزه ی اسلامی حضور داشته اند نیز این تلقی از عقل و مجرد تنها در میان جریان های عقل گرا و شهودی وجود داشته است و عموم متکلمین و محدثین و حتی بعضا - البته عرفا به نحوی متفاوت و فرارونده - برای هستی چنین جایگاهی قائل نبوده اند.

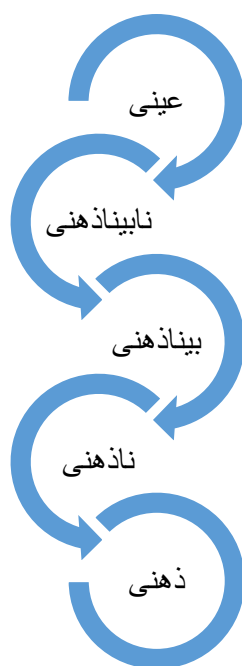
دو گانه-دوتایی ها در بستر تفکر اسلامی



فوکو یک رئالیست - ایده آلیست است و همین امر اندیشه ی وی را مستعد نوعی هستی شناسی متفاوت از هستی شناسی های رایج در قلمرو اندیشه ی غربی می کند.

نوع تلقی دانشمندان یک علم از هستی طیفی از صرف الوجود تا هستی سیال مادی را در بر می گیرد. از منظر هستی شناس دانش نمی تواند بدون زمینه ی هستی شناختی گزاره های خود را صورت بندی کند و لا اقل این است که هستی مورد نظر وی هستی هیولانی است که از فرط ضعف به عدم پهلو می زند. یان کرایب اشاره به هیولانی بودن نوع هستی شناسی فوکو دارد. فوکو با اصراری که بر سلوک بین دوگانگی ها دارد و هم چنین با اصراری که بر عبور از کانت از خود نشان می دهد حرکتی ضعیف را به سوی هستی شناسی خود باز می کند.

تحولات هستی شناسی فوکو



## معرفت شناسی

مفهوم صدق یک مبنای معرفت شناسی برای علم تلقی می شود. اگر تلقی ما از صدق به نحو کاشفیت از واقعیت اخلاقی یا تفاهم ناشی از انسجام یا زیبایی یا در سیطره و سلطه ی ساختارها یا در چارچوب قرار داد های اجتماعی و تاریخی یا کاشفیتی برخاسته از واقعیتی که جنبه های زیباشناختی، ارادی توأم با دخالت اقتدار دارد باشد به حسب هر کدام از این معانی زمینه ی معنایی علم و دانش تغییر می کند و تغییرات معنا فرایند های دانش را دستخوش تحول می کند؛ ذهن فردی، اجتماعی و در کل سازمان دانش را با وضعیت های گوناگونی مواجه می کند.

در عرصه ی سیاستگذاری علم نیز شناخت سلسله مراتب و تفاوت جایگاهی رویکرد های مختلف در تبیین نوع مبنای معرفتی در تصمیم گیری نهاد علم برای تعیین اولویت های جاری خود بسیار تأثیر گذار است.

این که پیشران علم نخبه، نهاد یا سازمان علم است و بدین ترتیب اولویت اول در محیط دانش پرورش نخبگان، نه‌اینه کردن رویه ها و قواعد علمی یا سازماندهی سازمان آن است پیروی از تعیین مبنای معرفتی در مورد صدق است؛ اگر صدق امری ذهنی یا مفهومی باشد ذهنیت افراد پیشران علم است؛ اگر صدق امری زبانی یا عرفی باشد توسعه ی روابط پیشران علم است و اگر صدق امری ارزشی و زیباشناختی باشد توسعه ی سازمانی علم اهمیت می یابد و علم به سازمان بازتولید حقیقت ارتقای منزلت می یابد. اگر صدق یک برساخت اجتماعی یا ذهنی یا نوعی از انسجام و صراحت یا یک روشنایی باشد و یا مجموعه ای از این امور با یک بافت ناهمگون و



تحت یک مدیریت واحد و پویا باشد معادلات گوناگون و متعدد به تعدد این تفاسیر در حوزه ی دانش متغیر های اصلی آن قلمداد خواهند شد. اهمیت مبنای معرفت شناسی دانش به همین جهات است.

فوکو با بازخوانی دستگاه های صدق تاریخی و اجتماعی شیوه ی تولید ابزار هایی برای فراروی از دستگاه های موجود صدق به دستگاه های برتر یا فروتر از آن را به دست می دهد.

در پیگیری مفهوم صدق در امور جنسی فوکو سامانه ی سکسوالیته را الزامات کارکردی گفتمانی می داند که باید صدق خود را تولید کند و دستیابی به صدق را به پرسش درباره ی نظام های قدرت منوط می داند. فوکو این نتیجه را در پی ارائه ی تحلیلی از گسستی تاریخی از اعتراف به گزارش وضعیت بیمار به پزشک یا گزارش های دولتی در زمینه ی مسائل جنسی می گیرد. این یعنی نمی توان قضاوت درستی از روابط جنسی و مقوله ی جنسیت فارغ از توجه به نهاد ها و تأثیرات اجتماعی، تاریخی و تأثیرات گفتمانی داشت.<sup>۳</sup>

به نظر می رسد عمده ی منتقدان فوکو فلسفه ی چگونگی فوکو و نگاه به غایت سیستمی او را - و لو این که حامل نوعی آنارشیسم منطبق بر وضعیت فعلی او و حال دوراننش باشد - درست تفسیر نمی کنند.

« اگر قدرت است که حقیقت و گزاره های علمی و معارف گوناگون را می سازد بنابراین تمامی معارف بشری فاقد ارزش معرفتی و واقع نمایی هستند، هر چند که ارزش ابزاری داشته باشند. برخی از شارحین فوکو در برابر این مشکل تلاش می کنند لازمه منطقی، بلکه تصریح سخنان او را که همان نسبییت مطلق معرفت شناختی است انکار یا تأویل کنند. یکی از نویسندگان در این راستا می نویسد: منظور فوکو نفی معرفت نیست بلکه بسط دامنه ها و مرزهای شناخت در فراسوی علم رایج است.

با فرض صحت برداشت فوق نکته این جاست که اگر مراد اعتبار کاربردی علم است مشکلی وجود ندارد و اگر منظور اعتبار معرفتی و واقع نمایی علم باشد، به نظر می رسد که برداشت مذکور ناشی از برخی پاسخ های انفعالی مذکور در برابر انتقاداتی است که به او و نظریه نسبی گرایانه مطلق او شده است، باشد. به نظر ما پرده گشایی علم از رموز هستی در گفتمان فوکو هیچ جایگاه منطقی ندارد، هر چند که هزار بار هم منکر این مطلب شود، باز هم لازمه منطقی اندیشه های او نسبییت مطلق ارزش ها و معارف است.

آقای پایا به حق مدعی است که فوکو هرگاه که مورد انتقاد قرار گرفته، یا پاره ای از آراء گذشته خود را به طور کلی نفی کرده و یا صحت انتساب آن ها را به خود منکر شده و یا منتقدان را متهم کرده که از دریچه نگاه او به قضایا ننگریسته اند. غافل از این که اعتقاد به معیار بودن دریچه نگاه ها خود حاکی از نسبییت نگری اوست.

<sup>۳</sup> - فلسفه های قاره ای علم، گری گاتینگ، ص ۳۰۰ و ۳۰۱

نمونه پاسخ‌های انفعالی فوکو این سخنان اوست که: «می‌دانید اصل را تجربه می‌دانم و تجربی مسلکم و رابطه قدرت و دانش را در علوم دقیقه تسری نمی‌دهم. البته به شرطی که حالت نهادی پیدا نکرده باشد.» در حالی که نمونه‌هایی که ذکر می‌کند نشان می‌دهد که این شرط لاقفل در دنیای صنعتی مفقود است. به علاوه خود او تصریح می‌کند که بدون پیدایش نیازهای صنعتی، علم شیمی توسعه پیدا نمی‌کرد و به طور کلی علم Science در اروپا به صورت قدرت حالت نهادی پیدا کرده است.<sup>۴</sup>

این درست است که فوکو نظریه‌ی مثبتی در رابطه‌ی با صدق بیان نمی‌کند ولی صحبت این جا است که از منظر علم مطلق و نورانیت علم و متافیزیک واقعی و علمی و نه وهمی منتقدان وی نیز مشمول همین حکمی که در رابطه‌ی با فوکو ابراز می‌کنند نیستند یا این که آن‌ها در سایه‌ی عقل جزئی کانت نمی‌توانند از معنای مثبتی از علم دم زنند و باید سایه‌ی علم خود را به مجرای عقل کلی الهیاتی و وحیانی مستند سازند؟ بدین ترتیب ایده‌ی علم دینی خواهد شد و ظرفیت عظیم جهادی آن پشتوانه‌ی گسترش علم و انسانیت خواهد بود. اگر ادیان به سبب افراط و تفریط تفسیرهای بشری پیش از این انسان‌ها را گرفتار نزاع کرده بودند می‌توان تفسیری اعتدالی از دین را در خدمت نقد کاستی‌های دنیای مدرن قرار داد به شرطی که دین به ابزار نقد فروکاهیده نشود و اعتلا و تقدس آن - و نه لزوماً نهاد‌های برخاسته از آن با رعایت نسبی شرافت و حریم آن‌ها - پذیرفته شود.

### انسان‌شناسی

از جهت انسان‌شناختی دانش اگر می‌خواهد دارای هستی بوده و هویت داشته باشد باید روند‌های رشدی را برای نهاد خود تعریف کند. این روند‌ها برآیند کلان رشد علمی و یا حقیقت افراد آن نهاد است. مثلاً بعد از انقلاب اسلامی حرکت جدیدی برای ساختن یک علم نوین اسلامی شروع شد. دانش در حال شکل‌گیری درخت دانش است و دانشی که شروع به جریان‌سازی می‌کند دانش حیوانی است. دانش پوزیتیو یک دانش جمادی و متحجر است. دانش‌ها مقوله‌بندی فرایند‌های رشد وجود در محیط بیرون از انسان و نهاد‌های انسانی هستند. اگر این دانش‌ها با پشتوانه‌ی عقلی یافته، ساخته و پرداخته شوند برش‌های آن‌ها بر ساحت وجود برش‌های انسانی است و اگر از مسیر ساحت‌های پایین‌تر از خارج منتزع شده باشند دانش‌های فروانسانی‌اند. تفسیر انسان از هستی امکان حضور ساحت‌های برتر عقل در زمین را فراهم می‌کند. کلیه‌ی فرایندی‌های داخلی دانش قابل طبقه‌بندی معنایی است و می‌تواند ذیل یکی از معانی غایی انسان گونه‌های متنوعی از بودن را در طول و عرض جلوه‌گر شود. عقلی بودن یا عقلانی بودن یا نقلی و عرفی بودن یا حسی بودن یا تجربی و ... بودن دانش‌ها خروجی آن‌ها را به هویت خود آغشته می‌کند و امر را در تدبیر صوری که واقعیت‌های مادی را تدبیر می‌

<sup>۴</sup> - مقاله‌ی نگاهی به اندیشه سیاسی میشل فوکو قابل دسترسی در اینترنت: <https://hawzah.net/fa/Article/View/87836>

کنند به دست دست اندر کارانی برخوردار از هویت های ناملازم با انسانیت انسان می دهد. مثلاً نهاد فیزیک وقتی با جهت کنترل حداکثری بر طبیعت و تجاوز به ساحت آن برای نفع حداکثری برخی نفوس در جان دانشمندان نهادینه می شود مبادی عالی ی مدبر طبیعت را به هیئت هایی غیر انسانی وادار می کنند تا فشار وارد بر طبیعت مسیر برون رفتی را از ظلم انسان به طبیعت برای آن ها باز کند.

## روش شناسی

اصل اساسی روش فوکو واژگونی و گسست است. واژگونی کنایه از واژه - گون شدن نیز هست و به نومیالیسم پهلوی می زند. اگر فلسفه ی علم نگاه درجه ی دو به دانش است واژگون کردن دانش او را به فضای معکوسی در می اندازد که شکلی کیهانی دارد و لحظاتی کیهانی را بر می سازد و گسست را نیز می توان در این فضا فهمید. انسان در این فضا تابع مناسبات دوران است.

دیرینه شناسی شناخت لایه های زیرین دانش و کاویدن گذشته ی معرفتی و هستی شناختی اجتماعی آن است که خود لایه هایی نفسانی، حیوانی یا آئینه سان و نباتی یا مثل گونه دارد. فوکو انسان تاریخی دانش غربی را در این سه سطح تحلیل می کند. دوران رنسانس دوران نباتی دانش غربی است و نبات تنها مثالی از حقیقت را در خود دارد و آن مثال رشد است. در واقع نبات اولین صورت بودن انسان است. خاک ماده ی بودن انسان و نبات اولین صورت بودن او است. توصیفی که فوکو از دوران نباتی مدرن می دهد شبیه به نبات نیست بلکه بیش تر به ریزوم دلوژ که ریشه در بیرون خاک دارد شبیه است. شباهت که عنصر محوری عصر رنسانس است سعیی در دوگانه زدایی از زبان و واقعیت اجتماعی است شبیه این که ریشه ها در درون خاک شاخه ها در هوا هستند و شاخه ها در هوا شبیه ریشه ها در خاک.

«به نظر فوکو، نزد انسان عصر رنسانس، رابطه نشانه ها (که شامل نشانه های زبانی و غیر زبانی می شود) و اشیاء، به مثابه مهر خداوند بر موجودات عالم است و کلّ جهان نظیر کتاب گشوده ای است که هر صفحه آن، مملو از تصاویر است و تنها کاری که برعهده عالمان می ماند یافتن این تصاویر ناطق (گویا) و خواندن آنهاست. اصل حاکم بر رابطه نشانه ها و اشیاء، اصل مشابهت است. قاعده معرفت شناسانه حاکم در دوره رنسانس، در واقع انطباق عالم صغیر و عالم کبیر است.

از نظر فوکو، راه حلی است برای معضلی که اپیستمۀ دوران رنسانس - که در آن به اصل بر مشابهت است - برای دانش ایجاد می کند و آن مشکل این است که «دانش خود را محکوم به این می کند که جز همان شی خاص

را بشناسد [و چون شناخت بر پایه مشابهت‌هاست و می‌توان مشابهت بسیار میان اشیاء پیدا کرد] برای شناخت یک چیز خود را محکوم به سفری بی‌پایان می‌کند.»

در اپیستمه رنسانس، زبان نظیر هر نشانه دیگری، مخلوقی از مخلوقات خداست و رابطه میان نشانه و مورد اشاره کارکرد ذاتی آن است. لیکن از اواسط قرن هفدهم، رفته رفته زبان و نظام زبانی جایگاه متفاوتی پیدا می‌کند و جایگاه خود را از موجودی هم‌عرض موجودات خارجی به موجودی ذهنی و درون ذهن تغییر می‌دهد. لذا که در عصر رنسانس «امکان طرح این پرسش» نیست که رابطه میان زبان و معنا چگونه است؟ و لذا در عصر رنسانس، طرح فلسفه زبان و معنا به معنایی که در سنت قرن بیستمی در باب زبان است امکانپذیر نیست. از اواسط قرن هفدهم و با تغییر جایگاه زبان است که به تعبیر فوکو، با گسستی تاریخی، اپیستمه کلاسیک ظهور می‌کند.<sup>۵</sup>

دوران کلاسیک دوره‌ی حیوانی انسان مدرن است که در آن هستی مدرن در تابلوی ذهن و زبان به طور کامل ترسیم می‌شود بدون این که امکان خودشناسی برای انسان در قالب این نوع از شناخت ممکن باشد. خدای حلول کرده هستی بی‌نهایتی است که تمامی اشیاء در جدول کلمات و جملات زبان آن بر آن واژگون شده‌اند. فوکو سه نظام دانایی را مشخص می‌کند. شباهت سامان بخش عصر رنسانس است. عصر کلاسیک مبتنی بر رابطه‌ی بازنمایی و آموزش بنیادی است. در عصر کلاسیک انسان به عنوان موضع توضیح تنها یک سازنده و خلاق بود. جهانی آفریده‌ی خداوند وجود داشت که به خودی خود موجود بود. نقش انسان توضیح نظم جهان بود. انسان منبع استعلایی معنابخش نبود.

طبع بشر دارای کارویژه‌ی دانستن برای طبیعت است. بازنمایی و هستی در گفتمان جمع می‌یابند یعنی در زبان تا آن جا که زبان عامل بازنمایی است به هم می‌پیوندند. زبان عصر کلاسیک به عنوان گفتمان مشترک بازنمایی و اشیاء به عنوان جایی که در آن طبیعت و طبع بشر تداخل می‌یابند هیچ شکلی از علم انسان را مطلقاً در خود راه نمی‌دهد زیرا وجود انسان حاوی سلسله‌ی به هم پیوسته‌ی نشانه و هستی است و از آن جا که قدرت بازنمایی زبان مسلم فرض می‌شد نقش انسان در این میان به خودی خود مسئله‌ای قابل بحث شمرده نمی‌شد. فعالیت انسان در ساختن فهرست اشیاء قابل نمایش نبود. انسان به عنوان نمایش‌گر جایی نداشت هر چند به عنوان

به نظر فوکو شیوه‌ی فهم هستی و درج انسان در آن به عنوان مرتبه‌ای والا از هستی و دارای سرشت هم‌گون با طبیعت و عدم توجه به فعالیت انسان در فرایند دانستن جایی برای موضوع کردن خود او (سوژه‌ی انسانی)

<sup>۵</sup> - فلسفه علم میشل فوکو، قابل دسترسی در <http://philo-media.blogfa.com/post/21>

به عنوان موضوع دانش باقی نمی گذاشت و حتما باید مسئله ی دخالت خطاهای زبانی و قراردادی او در دانستن مورد توجه مستقل قرار می گرفت تا دانشی در مورد انسان و اصلاح خطاهایش یا معنی بخشی اش به هستی شکل گیرد و این در ایستمه ی دوران کلاسیک ناشدنی بود زیرا این کار به منزله ی تشکیک در کل نظم مطمئن هستی بود. در دوران کلاسیک زبان می توانست نظام هستی را بازنمایی کند و هستی با تقلیل و تجزیه و تحلیلش به عناصر بسیط قابل بازنمایی با زبان بود. این انسان جز به قیمت مرگ آن انسان که در تناظر طبیعی با طبیعت زندگی می کرد ممکن نبود؛ انسانی که محور عالم نبود بلکه جایگاهی در نظام هستی ای داشت که مخلوق خداوند بود. تنها زمانی که معلوم می شود گفتمان کلاسیک دیگر وسیله ی اصلاح پذیری نیست که اجزای طبیعی آن نمایشگر عناصر طبیعی جهان باشند رابطه ی نمایش خود به صورت مسئله ای ظاهر می شود. انسان که زمانی موجودی در میان موجودات دیگر بود به فاعل شناختی در میان موضوعات شناخت تبدیل می شود بلکه بعدا انسان به فاعل شناخت و موضوع شناخت و فهم خود تبدیل می شود. انسان به واسطه ی وابستگی به زبانی که شبکه ی متراکمی با تاریخ مرموز خاص خویش است دچار محدودیت شده است. بدون وجود حوزه ای از روشنایی انسان در تیرگی قدرتهای حقیقت گوی مادی که بر انسان برای دانستن خود فشار وارد می کنند و محدودیت پر جلال و شکوه انسان را حکایت می کنند انسان به عنوان موجودی شاهد و تماشاگر ممکن نیست. کارویژه ی ممکن ساختن نمایش بر عهده ی خود انسان می افتد. شیوه ی هستی انسان در امکان نمایش اشیاء تحلیل می شود. گویا فلسفه ی وجودی انسان مدرن بیان چگونگی فراروی از زبان مادی اشیاء است.

### **گفتمان - قدرت - خود و پیدایش کلینیک**

فوکو در زایش کلینیک صورت بندی روشن تری از مفهوم گفتمان در مقایسه با جنون و تمدن به عمل می آورد که لااقل از مفهوم پارادایمی کوهن واضح تر است. از نظر ها کینگ گفتمان دستگاہی از امکان ها برای شبکه ای از باور ها است. البته باید گفت که گفتمان فراتر از نقشی که در تولید باور دارد نقشی زندگی ساز دارد. هر جا که روابط قدرت با روابط دانش پیوند می خورند نوع خاصی از زندگی را مفصل بندی می کنند و بدنه ی ویژه ای از دانش را پدیدار می کنند و امکان جدیدی از بودن را در حوالی خود بسط می دهند. گفتمان در چند راهی از مفاهیم و قضایا و موقعیت های اجتماعی متشابه شکل می گیرند که موقعیت خاصی را برای یک واژه یا حکم یا سوژه در مجموعه ی عرف خاص آن دانش ایجاد می کنند و این موقعیت با تکرار مستمر فرایند های دانش - قدرت تحکیم می شود. این موقعیت ها نامزد این هستند تا مثال های جدید دانشی اجتماعی شوند. اگر قدرت مشروع را در نظر بگیریم و این که حقیقت می تواند کشف شود و با کشف جایگاه آن در اجتماع می تواند حرکت و جریان و گفتمانی را برای تغییر مناسبات قدرت و راهبری آن ها پیشنهاد کند گفتمان

می تواند مثال هایی واقعی و یا با پشتوانه های واقعی از آنچه فوکو به صورتی توهمی ناشی از ساختار های قدرت تصویر می کند به دست آوریم که با اسطوره شناسی نیز در معنای الگو سازی و امام شناسی برخورد کند.

آن چه فوکو به عنوان موضوع گفتمان یا واحد اساسی گفتمان - یعنی حکم - می داند را می توان با تطبیق بر احکام تخصصی صادر از متخصصان اسلامی در جهان اسلام پیش برد به شرطی که در نهایت الله دال اصلی و محوری باشد و جریان اقتدار حد زننده ی بر آن نیز ریشه در جریان اقتدار ولایی داشته باشد و این تفسیر مبنایی علمی و واقعی را برای راهبری واقعیت های برساخته ی غربی و داوری درباره ی آن ها به دست می دهد. بدین ترتیب فارغ از ایده ی پیشرفت در تاریخ دانش غربی می توان به استفاده از الهی و انسانی انقلاب اسلامی حرکت جدیدی را برای استحاله ی ساختار های قبلی دانش پی ریزی کرد.

اگر گفتمان ها به مثابه ی شئوناتی برای استقرار حیات انسان کامل تاریخی و اجتماعی فهم شوند دیگر تحقق آن ها در گسل هایی رخ خواهد داد که راه به یک بدن سالم و روح و روان گوارا را در مراتب گوناگون حیات نشان میدهند.

فوکو در پیدایش کلینیک با استفاده از سامانه ی دانش - قدرت به حفاری زمینه های تاریخی پیدایش کلینیک می پردازد تا به لحظات نخستین گسست در تارک پزشکی در موقعیت کنونی و زمان حال خود برسد.

در باستان شناسی کلینیک فوکو روند پیشرفت "نگاه" در پزشکی را رد می کند و در عوض از یک جابجای سخن می گوید که در آن دیدار بیماری حاصل رخ داد مشاهده ی مفهوم بیماری در پی دیدن برخی نشانه ها در بدن نیست تا بیمار و پزشک در نسبتی یک سان با بیماری هر یک سهم خود را در زمینه سازی برای شفای آن ایفا کنند؛ بلکه بیماری بر روی بدن بیمار روی تخت بیمارستان و زیر نگاه های قاعده مند عده ای به نام پزشک صورت بندی خود را تا تجزیه ی کامل و سیستماتیک بدن و مرگ انسان پیش می برد بیمارستانی که در پی سلسله ای از بیماری های واگیردار بیماری چشم پزشکی را به بدن دوخت و محدودیت های اخلاقی و مذهبی را نیز در مسیر پیشرفت خود نادیده گرفت. بدین ترتیب با تفکیک مقام داوری از گردآوری و باور از موجه سازی نهاد نوین پزشکی پای به عرصه ی تاریخ گذاشت.

رژیم بهداشتی گسترده ای در پی گسترش ترس از این مرگ در قالب قوانین بهداشت و سلامت فضای پلیسی جامعه را با قواعد پزشکی و سلامت پیوند می زد. « مردم قبل از ظهور تمدن تنها به ساده ترین بیماری ها مبتلا می شدند. هر اندازه شرایط زندگی بهبود یافته و تسلط شبکه های اجتماعی بر افراد قوی تر شده، بیماری ها متنوع گشته و با هم ترکیب شده اند، در نتیجه درجه سلامتی کاهش یافته است. در قرن ۱۸ ام هم شمار بیماری

ها در قشر بالای بورژوازی زیاد بوده است. چنانکه Tiussot می گوید شمار بیماری ها در مردم مشخص به بیشترین میزان ممکن است.»<sup>۶</sup>

« در این کتاب زبان پزشکی هم پدیده ای بسیار قابل تامل در نظر گرفته شده است. نوع خاص نگاه پزشک به بیمار در سده هجدهم منجر به شکل گیری نوعی زبان خاص برای حرفه پزشکی شد. گفتمانی که در شکل گیری و حفظ سلطه پزشکی نقش بسزایی داشته و دارد. زبان پزشکی به عنوان ابزاری تفسیری در خدمت نگاه پزشکی قرار گرفت. این زبان برخاسته از رابطه میان پزشک و بیمار و درعین حال بر سازنده این رابطه به شمار می آمد. رابطه میان پزشک و بیمار در طول تاریخ پزشکی به تعبیر فوکو سه شکل کلی داشته که تغییرات عمده آن در دو صده اخیر اتفاق افتاده است. تا قرن هجدهم جایگاه بیمار در خانه خودش بود و پزشک نیز برای عیادت بیمار و درمان وی به آنجا مراجعه می نمود. این پزشک بود که بر بالین بیمار حاضر می شد و بهترین مکان برای درمان بیمار منزل خود وی شناخته شده بود. جایی که در آن بیمار می توانست علاوه بر اجرای دستورات پزشک از پرستاری و دلسوزی اعضای خانواده اشو کسانی که به سلامت وی اهمیت می دادند نیز برخوردار باشد. اما در صده هجدهم، همزمان با شکل گیری کلینیک ها بیمار از محیط طبیعی خود (خانواده) جدا گشته ، به مکانی خاص که تنها برای بیماران ساخته شده بود نقل مکان می کند. بیمار و بیماری از محیط طبیعی شان خارج می شوند. پزشکان در کلینیک علاوه بر تلاش برای تشخیص و درمان بیماری از بیمار به عنوان ابزاری برای ارتقای سطح دانش پزشکی خود و انتقال آن به پزشکان جوان تر و کم تجربه تر نیز استفاده می کردند. ارتباط تنگاتنگی میان کلینیک ها و مراکز آموزش پزشکی شکل گرفت. دیگر سوالات مکرر و گفتگوهایی که در خانه میان پزشک و بیمار شکل می گرفت جای خود را به معاینات دقیق پزشک داده بود و پزشک کمتر با بیمار سخن می گفت و سوالات کمتر، کوتاه تر و مشخص تری بیان می داشت. پس از این در قرن نوزدهم با علنی و قانونی شدن کالبد شکافی رابطه انسان و بیمار دستخوش تغییرات مهمی گشت. نوعی شناخت پاتولوژیک نسبت به بدن انسان و بیمار در حال شکل گیری بود. پزشک دیگر تنها و یا عمدتاً بر اساس داده های آزمایشگاهی با بیمار ارتباط برقرار می کند و بیماری را می شناسد. بیماری آن چیزی نیست که بیمار حس و بیان می دارد و یا حتی آنچه علائم ظاهری بدن او در معاینات نشان می دهد. بیماری بر روی برگه های آزمایش ثبت شده است. دیگر پزشک حتی بدون نگاه کردن به بیمار هم می تواند بیماری را تشخیص داده، دارو و شیوه های درمان را تجویز نماید چه برسد به اینکه نیاز به حرف زدن با بیمار داشته باشد.»<sup>۷</sup>

<sup>۶</sup> - مروری بر کتاب پیدایش کلینیک فوکو، فاطمه رکوعی، قابل دسترسی در <http://anthropology.ir/article/18457.html>

<sup>۷</sup> - همان.

فوکو به خوبی رد پای برخی بی چارگی های عقل مدرن را در پی نهادن به نهاد پزشکی تشریح می کند و نشان می دهد چگونه جایگزینی مشاهده به جای الگوهای مفهومی وجود خاص عقلانیت پزشکی را ممکن کرد نظامی از انقیاد را در اشکال ناخودآگاه خود به بار آورد که بازخوانی و نقد آن از مواضع دیگر را ضروری می کند. تغییر شرایط، فلسفه های نظری و عملی قوی تر، اخلاقیات ریشه دار تر، پیشرفت و انباشت سرمایه های پزشکی، رایج تر شدن شیوه های دیگر پزشکی و ... می تواند زمینه های بهینه کردن نهاد پزشکی را در دوران حاضر را یاد آور شود.

## تاریخ جنون

فوکو نشان می دهد که گسست های کلان در علوم انسانی پر نمی شود مگر یا با جنون و یا با ابرانسان و یا احتمالاً با شناخت خویشتن خود.

شمول و کلیت و محلی بودن و جزئیت

گسست واقعیت و نظریه

گسست نظریه و عمل

رابطه ی زندگی و تکنولوژی

فوکو داستان پل زدن قدرت بین این چند گانه ها را روایت می کند. یعنی از جزئیت به شمول و بالعکس، از واقعیت به نظریه و بالعکس و ...

گفتمان پلی است که سعی می کند ذهنیت را به واقعیت بچسباند، زنجیره ای از گفتمان ها با کردار هایشان سعی می کنند بین گسست واقعیت ها از ارزش ها، نظریه ها، زندگی ها، مواد، اجسام و بدن ها ارتباط ایجاد کنند.

دستگاه ها ابزار هایی برای نزدیک کردن نظر و عمل به یکدیگر هستند پشم انداز های کوچک و بزرگ بی نهایت و دارای انتها که در بافت اجتماعی و شبکه های ارتباطی کنش و واکنش دارند؛ سامانه ها و چرخه هایی که نظر و عمل را به هم می دوزند.

چگونه دستگاه قدرت پوزیتیو یا دیسپوزیتیو گفتمان عقل و جنون را در غرب پایه گذاری کرد و موجودی به نام جنون را پدیدار کرد؟



فوکو در واکنشی که منسجم با هرمنوتیک بدگمانی هایدگر دوم که نوعی دستیابی معکوس به معنای نهایی را در اعمال روزمره از راه رسیدن به ناممکنی آن مقدر می‌دانست مشغول نوشتن برای جست و جوی صریح تر و ملامت بارتری شد که در سایه‌ی بازنمایی روند معکوس تاریخ شکل‌گیری عقل غربی در مواجهه‌ی با دیگری‌های خودش شکل می‌گیرد. خوانش ناعقلی‌گری غربی یا سامانه یا ناسامانه‌ای که عقل و بی‌عقلی را در حد کفایتی از نسبیّت و نسب برای استقرار بر فراز اذهان آدم‌های غربی بهینه می‌کرد در مطالعه‌ی جنون کلید زده شد و مقدمه‌سازی شد تا بتواند بر غلبه، هژمونی و هیمنه‌ی عقل غربی برای مطالعه‌ی منصفانه‌اش سوار شود و البته این مطالعه هیچ‌گاه فارغ از درگیر شدن در خود این عقل امکان‌پذیر نبود.

فوکو دو نوع جنون یعنی پیشاگفتمانی و پایدار و جنون به منزله‌ی مقوله‌ای محصل‌جای گرفته در بافت جامعه را در مقابل هم قرار می‌دهد ولی بعدها به دلیل دخالت‌های گفتمانی که در تعریف این مفهوم صورت گرفته است آن را تنها به عنوان برساخته‌ای اجتماعی مطالعه می‌کند.

تاریخ این برساخته‌ی اجتماعی در دوران‌های میانه، رنسانس، کلاسیک و مدرن معانی متفاوتی، عرفانی – انتقادی، بی‌خردی و روان‌شناختی از جنون را بازسازی می‌کند.

جدول مقاطع گفتمانی در تاریخ جنون (مقتبس از کتاب دریفوس)

عوامل تغییر فضا	روی داد حاشیه‌ای	تاریخ رخ داد	ابزار طرد و جذب	انسان دیوانه	انسان عاقل	
			کشتی دیوانگان	جدامی		قرون وسطی
نظام حساسیت، وحدت نظر جمعی (هرمنوتیکی گسسته) ناشی از (۱)	حضور پزشکان، بروز نشانه های علوم انسانی	۱۶۵۶	حبس بزرگ	بی‌نظم و بی ترتیب	اجتماع بورژوازی به نمایندگی پادشاه و مربیان فرهنگی	کلاسیک

سیاست و پزشکی	مسئول و معترف	اعتراف در نهاد های تفکیک شده ( تیمارستان )			نظام حساسیت اجتماعی و روابط اقتصادی جدید ناشی از (۲)
مدرن	پزشک	بیمار	فروید و روان کاوی ( کلینیک )		اثبات گرایي روان پزشکی
مدرنیته	جنون ادبی و شاعرانه	روان کاوی، اثبات گرایي	تجربه ی نا - عقلی، غیریت مطلق	قبل از ۱۹۷۰	اسرار آمیز شدن روان کاوی
مابعد مدرن	بدن	جنون هرمنوتیکی	دیرینه شناسی	بعد از ۱۹۷۰	تولد درمانگاه
					اراده ی عبور از مدرنیته، ابرانسان

(۱) واکنش نسبت به مسائل اقتصادی بیکاری و بیکاری، اخلاق کاری جدید، رؤیای پیدایش جامعه ای که در آن در دوران اشکال اقتدار طلبانه ی قدرت، تکلیف اخلاقی با قانون پیوند خورده باشد.<sup>۸</sup>

(۲) اعتراض روشنفکران بزهکار به همبودی با دیوانگان و ترس از جنون، جمعیت به مثابه ی منبع اقتصادی؛ تهیدستانی که میلند با دستمزد پایین کار کنند و مصرف کمی داشته باشند.

<sup>۸</sup> - برای توضیح بیش تر رجوع شود به دریفوس و رابینو ص ۶۷

- ۱- فلسفه های قاره ای علم، گری گاتینگ
- ۲- میشل فوکو فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، هیوبرت دریفوس و پل رابینو
- ۳- فلسفه علم میشل فوکو، قابل دسترسی در <http://philo-media.blogfa.com/post/21>
- ۴- مروری بر کتاب پیدایش کلینیک فوکو، فاطمه رکوعی، قابل دسترسی در <http://anthropology.ir/article/18457.html>
- ۵- مقاله ی نگاهی به اندیشه سیاسی میشل فوکو قابل دسترسی در اینترنت: <https://hawzah.net/fa/Article/View/87836>
- ۶- بدن، سوژه و تکنولوژی های خود: درس هایی از راه حل فوکویی برای جامعه امروز قابل دسترسی در: <https://www.sid.ir/fa/journal/ViewPaper.aspx?id>
- ۷- بهای دسترسی به حقیقت چیست؟ گزارشی از کتاب «هرمنوتیک سوژه درسگفتارهای میشل فوکو در کلژدوفرانس»، قابل دسترسی در <http://tarjomaan.com/neveshtar/7133/=303701>